



مرور زمان

«تجزیه و تحلیلی از رای دیوان عالی کشور»

دیوان عالی کشور در یکی از پرونده‌های حقوقی، حکم دادگاه استان را که بر بطلان و بی‌اعتباری رای داور از جهت شمول موضوع بمرور زمان صادر شده نقض نموده است.

رای دیوان کشور در این مورد از نظر رویه قضائی واجد اهمیت میباشد و برای اینکه نکات مورد توجه دیوان کشور که مبنای رای مزبور بوده روشن شود بدواً بذکر شرح موضوع و رسیدگی دادگاههای شهرستان و استان پرداخته و سپس احکام صادر از دادگاههای مزبور و رای دیوان کشور را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار میدهیم:

الف - شرح موضوع:

شخصی مغازه‌ای را از مالک اجاره کرده و شریکی برای خود انتخاب و با تنظیم شرکت‌نامه مورخ ۱۵/۱۰/۳۰ متعهد شده که مغازه را تحویل شریک خود بدهد تا مشغول کسب و کار شوند و پس از پرداخت کرایه و مخارج مربوطه، عواید حاصله بین آنها تقسیم گردد.

رفع اختلافات ناشیه از قرارداد مزبور از طریق داوری پیش‌بینی و داور مشترک مرضی‌الطرفین هم تعیین شده است. شریک دوم در سال ۱۳۵۳ داور مشترک مراجعه و ادعا نموده که شریک وی بتعهد خود عمل نکرده و مغازه را تحویل نداده و تا سال ۱۳۳۳ از این مغازه بصورت دیگری استفاده شده و در سال ۱۳۴۱ هم آنرا بدیگری انتقال داده و سرقفلی گرفته بدون اینکه حق سرقفلی مغازه مزبور بین هر دو شریک تقسیم گردد و رسیدگی باین اختلاف را تقاضا کرده است.

داور مشترک باختلاف طرفین رسیدگی و رای خود را ظرف موعده مقدر در همان سال ۱۳۵۳ صادر نموده و سرقفلی مغازه را در تاریخ انتقال و واگذاری که سال ۱۳۴۱ بوده معادل پانصد هزار ریال تعیین و شریکی را که انتقال‌دهنده سرقفلی مغازه بوده به

پرداخت مبلغ دویست و پنجاه هزار ریال بنفع شریک دیگر محکوم نموده است.

ب - رسیدگی باعتراض بر رأی داور در دادگاههای شهرستان و استان
محکوم علیه رأی داور در مقام اعتراض برآمده و بدادگاه شهرستان دادخواست داده و اعلام بطلان رأی داور را درخواست نموده است. اعتراض محکوم علیه تحت این عنوان بوده که قانون روابط مالک و مستأجر در سال ۱۳۳۹ تصویب و اجرا شده و حق سرقفلی از این تاریخ رسمیت پیدا کرده در صورتیکه قرارداد شرکت در سال ۱۳۳۰ تنظیم شده و در این تاریخ راجع بحق سرقفلی قانونی وجود نداشته و رأی داور در مورد حق سرقفلی باطل و بی اعتبار است.

دادگاه شهرستان تهران در پرونده ۸۱۳ر۲۷ر۵۳ باعتراض بر رأی داور رسیدگی و بشرح دادنامه شماره ۱۶۳، ۲۵۳ر۳۰، اعتراض را موجه تشخیص داده و با استدلال اینکه حق سرقفلی در سال ۱۳۳۹ با تصویب قانون روابط موجر و مستأجر برسمیت شناخته شده و در تاریخ قرارداد شرکت، حق سرقفلی برای مستأجر شناخته نشده بوده رأی داور را برخلاف قانون موجد حق دانسته و حکم بر بطلان آن صادر نموده است. دادگاه استان مرکز هم که بدعوی پژوهشی از این حکم در پرونده ۲۲۴ر۱۱ر۳۵ رسیدگی کرده استدلال دادگاه شهرستان را موجه تلقی اضافه نموده که برفرض وجود حق سرقفلی، موضوع آن در این مدت مشمول مرور زمان گردیده و داور برخلاف مقررات راجع بمرور زمان که از قوانین موجد حق میباشد حکم صادر کرده که اساساً باطل است و حکم دادگاه شهرستان تأیید میشود.

ج - بررسی احکام دادگاههای شهرستان و استان

بطوریکه ملاحظه گردید دادگاه شهرستان رأی داور را برخلاف قانون موجد حق دانسته بدون اینکه تعیین نماید مقصود از قانون موجد حق کدام قانون است. اگر منظور دادگاه از قانون موجد حق، قانون روابط مالک و مستأجر مصوب ۱۳۳۹ بوده، این قانون حق سرقفلی را با شرایطی برای مستأجر شناخته و در تاریخ ۱۳۴۱ که مغازه واگذار شده و هم چنین در تاریخ ۱۳۵۳ که داور رسیدگی و رأی صادر نموده، قانون مزبور لازم الاجرا بوده و رأی داور در تعیین سهم شرکت از حق سرقفلی مغازه با این قانون مطابقت دارد و مخالف نیست و چنانچه مقصود دادگاه این بوده که قانون روابط موجر و مستأجر در سال ۱۳۳۹ تصویب و اجرا شده و شرکت نامه در تاریخ ۱۵/۱۰/۳۰ یعنی زمانی که راجع بحق سرقفلی قانونی وجود نداشته تنظیم گردیده است در این صورت هم رأی داور مخالف قانون نبوده و مورد از موارد بطلان رأی داور که در ماده ۶۶۵ قانون آئین نامه دادرسی مدنی ذکر شده نمیباشد.

دادگاه استان که مرجع عالی برای رسیدگی ماهوی است علاوه بر اینکه اشکال مزبور را رفع نکرده و معلوم نساخته که رأی داور با چه قانونی از قوانین موجد حق

مخالف میباید استدلال دیگری هم نموده باین ترتیب که با فرض وجود حق سرقتی، چون موضوع مشمول مرور زمان است و مرور زمان هم از قوانین موجد محسوب میشود لذا رأی داور باطل است.

برای این استدلال مستند قانونی ذکر نشده تا معلوم باشد که دادگاه استان از چه جهت مرور زمان را از قوانین موجد حق شناخته و چه مدتی را در نظر گرفته است ولی از نحوه انشاء رأی دادگاه چنین برمی آید که مدت ۱۲ سال فاصله بین تاریخ معامله سرقتی مغازه تا تاریخ مراجعه بداور و صدور رأی داوری که زائد از مدت مقرر در ماده ۷۳۷ قانون آئین دادرسی مدنی می باشد مورد نظر دادگاه بوده و ماده مزبور باین عبارت است:

«ماده ۷۳۷ قانون آئین دادرسی مدنی - در کلیه دعاوی مراجعه باموال اعم از منقول و غیر منقول و حقوق و دیون و منافع و اصول و اسباب تملک و ضمان و دعاوی دیگر مدت مرور زمان ده سال است باستثنای مواردی که در این قانون یا سایر قوانین مدت دیگری برای مرور زمان قرار داده شده است.»

د- رسیدگی در دیوانکشور

برائتر فرجامخواهی از رأی مزبور دیوانکشور در پرونده فرجامی ا.ر. ۶۱۰۰ شرح دادنامه شماره ۳۳۳/۵ مورخ ۲۵/۴/۷۳ حکم فرجامخواست را نقض نموده و استدلال دادگاه را چه در مورد تشخیص مخالف بودن حق سرقتی و رأی داور با قوانین موجد حق و چه راجع بمرور زمان در دعاوی حقوقی که دادگاه آنرا از قوانین موجد حق شناخته مخدوش و ناصحیح دانسته است.

برای توجیه رأی دیوانکشور تذکر مختصری راجع بحق سرقتی و قوانین موجد حق و مرور زمان در دعاوی حقوقی لازم است:

۱- **حق سرقتی:** سرقتی که در قوانین جدید ایران بنام کسب و پیشه و تجارت مرسوم شده از نظر اقتصادی و معاملاتی در عرف تجاری مملکت سابقه طولانی دارد. هرچند آئین نامه تعدیل اجاره بها که در جریان جنگ جهانی دوم برای جلوگیری از افزایش سریع قیمت ها وضع و اجرا شده و اصلاحات و تغییراتی که بعداً در آئین نامه مزبور بعمل آمده بمسئله سرقتی و حقوق مستأجرین محل کسب و پیشه توجهی نداشته و در سایر قوانین هم که تا سال ۱۳۳۹ وضع و اجرا گردیده اند باین موضوع تصریحی نشده اما سکوت قانون یا آئین نامه ارزش اقتصادی و معاملاتی این حق را که در عرف تجاری معمول و متداول بوده بی اثر نساخته و بالاخره قانون روابط موجر و مستأجر مصوب ۱۳۳۹ این حق را برسمیت شناخت و عواملی را مبنای تعیین میزان این حق قرار داد.

قانون مزبور ریشه عرفی دارد باین معنی که قانونگذار آنچه را که بنام سرقتی برحسب عرف و عادت بین مردم معمول و متداول بوده بصورت قانون موضوعه در آورده

و رسمیت و اعتبار آنها تصدیق نموده است.

باین ترتیب اگر داور با اختیاری که باو تفویض شده حتی را که عرف اقتصادی کشور بعنوان حق سرقتی برای مستأجر شناخته بوده و قانون اخیرالتصویب هم آنها تصدیق نموده برای یکی از طرفین اختلاف ثابت تشخیص دهد رأی داور در چنین موردی نه تنها با قانون موجد حق مخالف نیست بلکه در جهت موافقت با قانون لازم-الاجرای زمان رسیدگی داور قرار گرفته و دعوی بطلان آن از اینجبهت صحیح بنظر نمیرسد.

۲- قوانین موجد حق: از جمله تقسیماتی که برای قوانین مادی قائل شده اند تقسیم آنها بقوانین شکلی و قوانین ماهوی است.

قوانین شکلی عبارت از قوانینی است که طرز رسیدگی و ترتیب دادرسی و اثبات دعوی را در دادگاهها معین مینماید و شامل تشکیلات دادگاهها و نحوه اقامه دعوی و رسیدگی بدلائل و امثال آنها است که در قوانین آئین دادرسی مدنی و کیفری و غیره معین گردیده است.

قوانین ماهوی یا موضوعی مربوط با اساس موضوعات حقوقی است و این نوع قوانین را قوانین موجد حق هم مینامند مثلاً اگر یکی از متعاملین مدعی بطلان معامله باشد باید دعوی خود را طبق قواعد شکلی با تنظیم دادخواست و متکی بدلائل کافی در دادگاه صلاحیت دار اقامه نماید و دادگاه بر مبنای مقررات آئین دادرسی مدنی ارزش دلایل مدعی را سنجیده و تشخیص دهد که شرایط اساسی صحت معامله طبق موازین قانون مدنی که از قوانین ماهوی و موجد حق میباشد وجود داشته و معامله بنحو صحت واقع شده یا فاسد و باطل بوده است.

در رسیدگی داور و قطع و فصل اختلافاتی که در خارج از دادگاه از طریق داوری انجام میشود رعایت قواعد شکلی ضرورت ندارد و داور در رسیدگی و رأی تابع آئین دادرسی مدنی نیست، اما رعایت قوانین ماهوی و موجد حق از طرف او الزامی است و داور نمیتواند برخلاف قوانین ماهوی حکمی صادر کند مثلاً اگر بین ورثه در تعیین سهم الارث آنان از ماترك مورث اختلاف باشد و رفع اختلاف بداوری ارجاع شود داور نمیتواند سهم دختر را معادل سهم پسر یا سهم الارث زن را بیش از قرض قانونی او معین نماید زیرا مقررات راجع بার্থ از قوانین ماهوی و موجد حق میباشد و رأی داور اگر برخلاف قواعد راجع بার্থ صادر شود اساساً باطل است.

۳- مرور زمان در دعاوی حقوقی: مرور زمان در قوانین کیفری و مدنی ایران دارای مفاهیم مختلفی است که در اصطلاح فقها بحکم و حق تعبیر گردیده است.

امور کیفری در قلمرو حقوق عمومی است و قواعد راجع بان که شامل مرور زمان هم میشود از قواعد آمره است و باید رأساً از طرف مراجع قضائی و دادگاهها رعایت شود.

از این نقطه نظر اگر موضوع در مدت قانونی تعقیب نشود و مرور زمان تعقیب حاصل گردد تعقیب کیفری او ممنوع و رسیدگی جزائی موقوف میشود یا اگر حکم قطعی

کیفری در مدتی که قانون مقرر داشته اجرا نگردد و مرور زمان اجرای مجازات حاصل شود دیگر اجرای مجازات فاقد مجوز قانونی خواهد بود.

در این موارد بازپرس که قاضی تحقیق میباید یا دادستان که دستور اجرای احکام قطعی کیفری را صادر مینماید باید بمسئله مرور زمان جرم و مرور زمان مجازات که از قواعد آمره و رعایت آنها الزامی میباشد توجه داشته باشند و در صورت احراز حصول مرور زمان از تعقیب مجرم یا اجرای حکم قطعی کیفری خودداری نمایند. دعاوی حقوقی و اختلافات مدنی در قلمرو حقوق خصوصی است و مرور زمان در این دعاوی از حقوق خوانده میباشد و از قواعد آمره محسوب نیست تا دادگاه بتواند رأساً نسبت بآن رسیدگی و اظهار نظر کند.

مسئله مرور زمان در دعاوی حقوقی از همان صدر مشروطیت و تشکیل مجلس قانونگذاری با اشکالات شرعی مواجه بوده و پس از اینکه بعضی از قوانین فرانسه و بلژیک ترجمه و در حقوق جدید ایران پذیرفته شده مرور زمان دعاوی حقوقی هم بصورت خاصی مورد قبول قوه مقننه واقع گردیده است.

اولین قانونی که راجع بمرور زمان در دعاوی حقوقی بتصویب رسیده قانون مرور زمان اموال غیر منقول مصوب ۱۳۰۶ شمسی است.

قانون مزبور بمدعی علیه حق داده که از دادگاه تقاضا نماید تا بسابقه چهل سال تصرف او رسیدگی و قرار منع تعقیب دعوی را صادر نماید. در قانون موصوف و قوانین دیگری که بعنوان قانون مرور زمان اموال منقول در سال ۱۳۰۸ و قانون متمم مرور زمان اموال منقول در سال ۱۳۱۰ تصویب گردیده از مرور زمان تعریفی نشده است.

قانون آئین داری مدنی مصوب ۱۳۱۸ بشرح ماده ۷۳۱ برای اولین مرتبه از مرور زمان دعاوی حقوقی تعریف نموده و بموجب بند ۴ ماده ۱۹۸ بخوانده حق داده است که اگر دعوی را مشمول مرور زمان میدانند صریحاً برسیدگی دادگاه ایراد نماید و ماده ۷۳۱ باین عبارت است:

«ماده ۷۳۱ قانون آئین داری مدنی - مرور زمان عبارت از مدتی است که بموجب قانون بعد از انقضاء آن مدت دعوی شنیده نمیشود».

قانون آئین داری مدنی تمام مقررات راجع بمرور زمان در دعاوی حقوقی اعم از منقول و غیر منقول را در باب یازدهم قرار داده و در فصل هشتم از باب سوم هم تحت عنوان امور اتفاقی و ایرادات - بخوانده حق داده که در موعد خاصی برسیدگی دادگاه ایراد نماید و از حق ایراد مرور زمان استفاده کند و دادگاه را هم مکلف ساخته که اگر ایراد را وارد بداند از رسیدگی بدعوی خودداری نموده و قرار رد دعوی را صادر کند و کلیه قوانین سابق راجع بمرور زمان اموال منقول و غیر منقول بموجب این قانون نسخ گردیده است.

تدوین مقررات راجع بمرور زمان دعاوی حقوقی در ضمن مواد قانون آئین داری مدنی و بعنوان يك باب از این قانون از آنجهت بوده که مرور زمان دعاوی

حقوقی در حقوق ایران از موانع استماع دعوی میباشد و قرار رد دعوی یا عدم استماع دعوی بعلت شمول دعوی بمرور زمان که بر اثر ایراد خواننده و استفاده او از حقی که قانون برای وی مقرر داشته از مقوله آئین دادرسی و از جمله قواعد شکلی است کما اینکه خواننده دعوی میتواند طبق مواد ۱۹۷ و ۲۰۲ قانون آئین دادرسی مدنی در اولین پاسخ ایراد مرور زمان نماید و تکلیف دادگاه در رسیدگی باین ایراد و قبول ایراد ورد دعوی یا رد ایراد و رسیدگی بدعوی تماماً از مقررات شکلی است و در هیچ موردی بدادگاه اجازه داده نشده که اگر دعوی حقوقی را مشمول مرور زمان بداند رأساً راجع بمرور زمان تصمیم بگیرد و قرار رد دعوی را صادر کند.

ایراد مرور زمان از حقوق خواننده دعوی و در شأن او میباشد و خواننده میتواند از این حق استفاده کند و ایراد مرور زمان نماید یا بدون استفاده از این حق بدفاع از اصل دعوی بپردازد.

حق ایراد مرور زمان خواننده برای ممانعت از رسیدگی دادگاههای دادگستری بدعوی حقوقی است و اگر مال یا طلبی مستند بسند رسمی لازم الاجرا باشد و ذیحق بتواند بدون احتیاجی باقائه دعوی در مراجع قضائی، برای وصول مال یا طلب خود اقدام نماید و مرور زمان مورد و مصداقی نخواهد داشت.

بنابراینچه اجمالاً بیان گردید مقررات راجع بمرور زمان در دعاوی حقوقی از جمله قوانین ماهوی نمی باشد تا اگر داور در اصل موضوع اختلاف و بدون توجه بمرور زمان حکمی صادر نماید حکم او مخالف قوانین موجد حق محسوب و باطل شناخته شود.

دیوانعالی کشور در نقض حکم دادگاه استان و مخدوش دانستن آن باین نکات توجه داشته و متن رای دیوانعالی کشور در اینجا نقل میشود:

بردادنامه فرجامخواسته اشکالات زیر وارد است:

۱- دادگاه استان حکم دادگاه بدوی را درباب اینکه رای داور در تعیین حق سرقطیها مخالف قانون موجد حق بوده است استوار کرده و حال آنکه قانون روابطمالک و مستأجر در مورد حق کسب و پیشه امری را که عرفاً معمول و متداول بوده تأیید نموده است و استدلال دادگاه دراین زمینه مخدوش است.

۲- اظهار نظر دادگاه استان مبنی براینکه قرارداد مستند طرفین دلالتی براستحقاق فرجامخواه بنصف حق سرقطی ندارد و دلیلی داده نشده که مغازه مورد بحث غیر از مغازه مذکور در قرارداد است از مسائلی است که در رسیدگی باصل دعوی باید مورد توجه قرار گیرد.

۳- استدلال دیگر دادگاه باینکه با فرض وجود حقی برای فرجامخواه، موضوع تا زمان مراجعه بداور مشمول مرور زمان شده و رای داور بدون توجه باین معنی صادر گردیده و خلاف قوانین موجد حق میباشد صحیح نیست زیرا مرور زمان از قوانین مسقط حق اقامه دعوی است نه موجد حق. بنا بر مراتب مزبور دادنامه فرجامخواست مخدوش است و باتفاق آراء نقض میشود و تجدید رسیدگی بشعبه دیگر دادگاه استان

موضوع قابل توجه این است که شعبه دیگر دادگاه استان بعد از صدور رای فرجامی مزبور ملزم بتبعیت از رای دیوانکشور بوده و باید طبق نظر دیوانکشور بصدور رای مبادرت نماید نه آنکه بدون اعتنا بنظر دیوانکشور، حکمی نظیر حکم سابق دادگاه استان صادر کند و در رای خود اصرار ورزد.

برای روشن شدن مطلب ذکر این توضیح لازم است که ماده ۵۷۶ قانون آئین دادرسی مدنی تلویحاً بدادگاه تالی حق داده که بتواند پس از نقض حکم در یکی از شعب دیوانکشور واعاده پرونده، بااستناد همان علل واسبابی که حکم منقوض مبتنی برآن صادر شده بوده حکم جدیدی نظیر حکم سابق صادر نماید دراینصورت حکم دادگاه اصراری و یا فرجامخواهی محکومعلیه، موضوع در جلسه عمومی شعب حقوقی دیوانعالی کشور قابل طرح بوده و اگر رای هیئت عمومی برنقض حکم صادر شود دادگاهی که رسیدگی پس از نقض بآن ارجاع شود مکلف بهتبعیت از نظر هیئت عمومی خواهد بود.

قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۲۵۳۶ در فصل چهارم تحت عنوان وظائف واختیارات دیوانعالی کشور ترتیب خاصی را برای رسیدگی بدعاوی حقوقی بعد از نقض حکم در دیوانکشور مقرر داشته که درمواد ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ذکر شده و ماده ۱۱ قانون مزبور باین عبارت است:

«ماده ۱۱- در مواردی که رای فرجامخواست بعلت عدم انطباق مورد با قانون نقض میشود دادگاهی که رسیدگی بعد از نقض بآن محول میگردد مکلف بهتبعیت از رای دیوانعالی کشور است و حق اصرار ندارد. (آرائی که تاتاریخ اجرای این قانون از شعب دیوانعالی کشور صادر شده از شمول این ماده مستثنی است). دراین موارد رای دادگاه تالی که بهتبعیت از رای دیوانعالی کشور صادر میشود از جهت مذکور قابل فرجام نیست.»

ماده مزبور در قسمت منصوص بشرح ماده ۴۱ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۲۵۳۶ نسخ ماده ۵۷۶ قانون آئین دادرسی مدنی است و پس از لازم‌الاجرا شدن قانون اصلاحی موصوف، اگر حکم فرجامخواست از جهت عدم انطباق مورد با قانون در شعب دیوانکشور نقض شود دادگاه تالی نمیتواند در رای خود اصرار ورزد و حکمی نظیر حکم سابق دادگاه صادر نماید بلکه ملزم و مکلف بهتبعیت از رای شعبه دیوانعالی کشور بوده و حکم دادگاه که باین ترتیب صادر شود حکم نهائی محسوب و موضوع اعتبار امر محکوم را پیدا مینماید و دعوی واخلاف خاتمه پیدا میکنند.

در پرونده راجع باعتراض بر رای داور هم که شرح آن بیان گردید و حکم دادگاه استان در شعبه پنجم دیوانعالی کشور نقض شد، و دیوانکشور رای داور را در مورد حق سرقفلی مخالف قانون موجد حق ندانسته و مرور زمان در دعاوی حقوقی

را هم از قوانین موجد حق تشخیص نداده و حکم دادگاه استان را از جهات مزبور نقض نموده است دادگاه استان در رسیدگی ثانوی باید بماده ۱۱ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۲۵۳۶ توجه نماید و از جهات مزبور دیوانعالی کشور تبعیت کند زیرا قانون مزبور در نیمه دوم مردادماه ۲۵۳۶ لازم‌الاجرا گردید و رأی شعبه پنجم دیوانعالی کشور در تاریخ ۴/۷/۳۶ صادر شده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی